

رابطه شناخت و هیجان در قرآن و روان‌شناسی

صدیقه رضایی دهنوی^۱: استادیار، گروه روان‌شناسی، دانشگاه پیام نور اصفهان

دوفصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن کریم

سال هشتم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۶، صص ۳۳-۴۸

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۰۱/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۰۵/۲۲

چکیده

رابطه بین هیجان و شناخت موضوعی است که توجه محققان روان‌شناسی را در طول تاریخ این رشته به خود جلب کرده است. در حالی که نظریه‌های قدیم بر مجزا انگاشتن این دو حیطه تأکید کردند، نظریه‌های جدید شواهد زیاد و گسترده‌ای در ارتباط تنگاتنگ بین این دو حیطه ارائه کرده‌اند. هدف از پژوهش حاضر بررسی رابطه بین شناخت و هیجان در قرآن و روان‌شناسی است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که آیا از دیدگاه قرآن و روان‌شناسی بین شناخت و هیجان ارتباط وجود دارد و این ارتباط چگونه است؟ از روش توصیفی - تحلیلی برای بررسی متن قرآن و متون روان‌شناسی استفاده شده و بر اساس نتایج به دست آمده از پژوهش‌های روان‌شناسی، هیجان‌ها و عواطف مختلفی مثل غم، شادی، خشم و اضطراب می‌تواند بر روی درک، قضاوت، استدلال، توجه، حافظه و تصمیم‌گیری افراد اثر بگذارد. از طرفی نوع قضاوت و ارزیابی افراد از محرک‌های محیطی می‌تواند نوع، شدت و تداوم هیجان را تعیین کند. همچنین از منظر قرآن، شناخت و هیجان رابطه‌ای دوطرفه و علی بر روی یکدیگر داشته و جهت رفتار را تعیین می‌کنند. این یافته با نتایج به دست آمده از تحقیقات جدید در روان‌شناسی مطابقت دارد. تلویحات به دست آمده از نتایج در تفسیر آیات مرتبط با این دو مقوله، خودشناسی و تربیت دینی بحث شده است.

کلید واژه‌ها: شناخت، هیجان، عاطفه، قرآن، روان‌شناسی

۱- مقدمه

بر پایه قرآن کریم انسان چندین لایه دارد: مادی، مثالی، عقلی والهی (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص. ۱۴۳). وجود مادی انسان همان وجودی است که گیاهان دارند، انسان نیز در این مرحله از هستی اش تغذیه، رشد و تولید دارد. وجود مثالی همان وجودی است که حیوانات هم دارند و انسان نیز مانند آنها در این مرتبه از وجود خود گرفتار شهوت و غضب است. برخی تنها به فکر خود مادی و مثالی (گیاهی و حیوانی) خویشتن، یعنی خوردن و خوابیدن و لذت بردن هستند (آل عمران/۱۵۴). قرآن درباره مادی گریان می فرماید که خودشان را فراموش کردند (حشر/۹)، هر آینه خود مادی را فراموش نکرده اند، بلکه خود انسانی خویش را فراموش کرده اند. این آیه، ناظر به وجود عقلی انسان است که صاحب ادراک و رای است و انسان با این مرتبه از هستی خود با معارف الهی مرتبط می شود و برای خود تصمیم عاقلانه می گیرد (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص. ۱۴۴). وجود الهی بالاتر از مرتبه عقلی، همان وجود الهی انسانی یا خود نهایی انسانی است که در جاهایی از قرآن که ظلم به نفس (بقره/۵۷) مطرح است، اشاره به این مرتبه از خود است (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص. ۱۴۴). در آیه ۱۱۶ سوره انعام اشاره دارد به اینکه اکثر مردم از ظن (مقابل یقین) خود پیروی می کنند، و ظن هیچ گاه فرد را به مرتبه بالای حیات معقول نمی رساند (نجم/۲۸). بنابراین اکثریت افراد در لایه های اول، دوم و با کمی اغماض در لایه های سوم قرار دارند و شاید تعداد افرادی که به وجود الهی خود دست می یابند به تعداد انگشتان دست باشد (جعفری، ۱۳۶۸، ص. ۴۲).

با سیری بر روی تاریخچه نظریه های روان شناسی به روشنی می توان استنباط کرد که این نظریه ها بر مبنای رفتار اکثریت جامعه استخراج شده است. کارهای دانشمندانی همچون هرمن ون هلم هولتز^۱ (۱۸۹۴-۱۸۲۱) که به فیزیولوژی ادراک بینایی و شنوایی پرداخت، ارنست وبر^۲، بنیان گذار رشته سایکوفیزیک^۳ (۱۸۷۸-۱۷۹۵)، که رابطه ویژگی های فیزیکی اشیا با ادراک روان شناختی از آنها را مورد مطالعه قرار داد، و افرادی مثل اسپیرمن^۴، گالتون^۵ و بینه^۶ که رفتار انسان را با دیدگاهی مبتنی بر علم آمار مورد مطالعه قرار دارند، از جمله فعالیت های دانشمندان قبل از شکل گیری رشته

1. Hermann von Helmholtz
2. Ernst Weber
3. Psychophysics
4. Spearman
5. Galton
6. Binet

روان‌شناسی به عنوان یک علم تجربی و آغازگر تمرکز مطالعات روان‌شناسی بر روی توجیه رفتار اکثریت مردم بود. اولین تلاش‌های رسمی روان‌شناسی در دانشگاه لایپزیک آلمان توسط ویلهلم وونت^۱ (۱۸۳۲-۱۹۲۰) در سال ۱۸۷۹ میلادی آغاز شد. وی هدف روان‌شناسی را شناسایی قوانین کلی ادراک و یادگیری در عموم انسان‌ها توضیح داد. ویلیام جیمز^۲ (۱۸۴۲-۱۹۳۶) تحت تأثیر نظریه تکاملی داروین^۳ بر چگونگی تأثیر فرآیندهای ذهنی بر روی سازگاری بهتر با محیط تأکید کرد. دیدگاه‌های وی در زمینه عادت‌ها، خود، هیجان و شناخت توسط افراد دیگری همچون جان دیوئی^۴، جیمز انجل^۵ گسترده شد و مبنای دیدگاه‌های کارکردگرا قرار گرفت. این دیدگاه مبنای فلسفی روان‌شناسان رفتارگرا^۶ (پراگماتیسم^۷) قرار گرفت که در آن اعتبار نظریه‌ها را منوط به کاربردی بودن آن در حل مسائل انسان و پیش‌بینی رویدادهای آینده می‌داند (مک و یلیامز^۸، ۲۰۱۵).

گرایش به رویکرد عینی‌تر در روان‌شناسی، که کمتر به تجربه‌های ذهنی پردازد؛ باعث شد روان‌شناسان روسی از جمله پاولف^۹ نظریه‌هایی ارائه دهند که در آن هدف روان‌شناسی بررسی رابطه بین محرک‌های محیطی و رفتار [آشکار یا فیزیولوژیک] بیان شود. مطالعه‌ای گذرا بر روی تحول روان‌شناسی رفتارگرانشان می‌دهد که این نظریه خود به تنهایی دچار تحول زیادی شده است. تحول نظریه رفتارگراها را می‌توان در سه مرحله (موج) مطرح کرد: مرحله اول که رفتارگرایی کلاسیک مبتنی بر نظریه پاولف و اسکینر^{۱۰} بود. مرحله دوم شاهد نفوذ دیدگاه‌های شناختی در روان‌شناسی بوده است که رفتار درمانی شناختی حاصل این مرحله است. در مرحله سوم مفاهیمی چون توجه، آگاهی، پذیرش، معنویت به طور فزاینده‌ای بخشی از رویکردهای بالینی درمانگران رفتاری شده است (هرگنهان^{۱۱}، ۲۰۰۸). نگاهی گذرا بر روند رفتارگرایی به عنوان یکی از نظریه‌های ماتریالیستی^{۱۲} به تنهایی نشان می‌دهد که از تأکید بر روی یک جنبه از انسان به سمت تأکید بر چند بعدی بودن انسان در حرکت است. در مورد دیدگاه‌های شناختی و انسان‌گرا نیز وضعیت به گونه بهتری است. به عنوان مثال می‌توان به نظریه هوش هیجانی اشاره کرد که در این دیدگاه ابعاد وجودی انسان از جمله هیجان‌ها، شناخت و رفتار انسان در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی برجسته می‌شود (گلمن^{۱۳}، ۱۳۹۳).

1. Wilhelm Wundt
2. William James
3. Darwin
4. John Dewey
5. James Angell
6. Behavioral psychologists
7. pragmatism
8. McWilliams
9. Pavlov
10. Skinner
11. Hergenhahn
12. materialism
13. Goleman

نکته جالبی که در این نظریه‌ها وجود دارد و انصاف ایجاب می‌کند که در کنار انتقادهای مختلف به آن نظریه‌ها ذکر کنیم، این است که این نظریه‌ها سیر تحولی در پرداختن به لایه‌های وجودی انسان داشتند، به این صورت که نظریه‌های قدیمی‌تر انسان را در حد حیوانات و حتی گیاهان به عنوان یک عنصر طبیعی در نظر می‌گرفتند، امروزه بسیاری از این نظریه‌ها کارآمدی خود را از دست داده‌اند و نظریه‌هایی جایگزین شده‌اند که نقش تعقل و اراده و خود انسان را بسیار مهم قلمداد می‌کنند (شولتز^۱، کور و متیوس^۲، الیاز، همپسان و رود^۳، هرگنهان^۴، ۲۰۰۸). این سخن علامه فقید محمد تقی جعفری که علمای روان‌شناسی شاید هیچ‌گاه به لایه‌های بالاتر انسان دست نمی‌یابند (جعفری، ۱۳۶۸، ص. ۴۵)، هم اکنون با پیشرفت‌های علمی و با هدف دستیابی به حقیقت توسط علمای این رشته، شاید زیر سؤال برود. نکته مثبت دیگری که در تحول نظریه‌های روان‌شناسی وجود دارد این است که روان‌شناسی از تکه تکه کردن انسان و در واقع نوعی جزء نگری به انسان به سمت کل نگری به انسان و در نظر گرفتن انسان به عنوان یک کل به هم پیوسته پیش می‌رود، هر چند این حرکت به آهستگی پیش می‌رود. مثلاً نظریه‌های کلاسیک، یا فقط رفتار یا شناخت یا عواطف را بررسی کرده و ملاک را تنها همان قرار می‌داد، در حالی که در نظریه‌های جدید به تعامل و تأثیر و تأثر آن‌ها اهمیت بسیار می‌دهند. چیزی که در فرهنگ قرآنی مورد تأکید است. از نظر قرآن انسان ساختار و شئون متعددی در جان خویش دارد، موجودی تک بعدی نیست. انسان اندیشه تنها نیست و شئون دیگری مانند انگیزه، عزم، اراده و عاطفه نیز دارد که باید بدان‌ها توجه شود (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص. ۱۹۰). در راستای وجود انسان قوایی به موازات قوه شناختی و در تعامل با آن‌ها وجود دارد. جذب و دفع از مصادیق بارز عاطفه در نوع موجودات از جماد گرفته تا انسان هست، اما هر چه موجود کامل‌تر باشد، جذب و دفع در آن رقیق‌تر می‌شود. در حیوانات فقط به صورت شهوت و غضب بروز می‌کند و در انسان‌ها افزون بر آن به عنوان ارادت و کراهت یا محبت و عداوت بروز می‌یابد (جوادی آملی، ۱۳۸۳، ص. ۱۹۶). این ساختارها را ما تحت عنوان کلی هیجان به آن اشاره می‌کنیم.

در حدود ۷۳۰ آیه در قرآن مجید موضوع شناخت، انواع، ابعاد، وسایل، انگیزه‌ها و نتایج آن را مطرح کرده است. این فراوانی و تأکید آیات درباره شناخت و مسائل مربوط به آن هیچ هدفی جز تفسیر و توجیه «حیات معقول» ندارد. به این معنی که هر فرد و جامعه‌ای اگر بخواهد از یک «حیات معقول» که در قرآن با «حیات طیبه» (زندگی پاک) برخوردار شود، حتماً و بالضروره باید رابطه خود را با شناخت و انواع و ابعاد و وسایل و انگیزه‌ها و نتایج آن با منطق واقعی آن حیات، تصفیه کند (جعفری، ۱۳۶۸، ص. ۱۸۵). یکی از عوامل تأثیرگذار در شناخت، هیجان است.

تبیین ارتباط بین دو حوزه هیجان و شناخت، یکی از اهداف تحقیقات متعددی است که در دهه

1. Schulze
2. Corr & Matthews
3. Elias, Hampson & Raad
4. Hergenhahn

گذشته در زمینه روان‌شناسی سامان داده شده است (تیزدیل^۱، ۱۳۸۰). در حالی که در مطالعات قبلی تصور می‌شد که شناخت و هیجان دو حیطه کاملاً مجزا هستند، تحقیقات جدید نشان می‌دهد تعامل پایدار و پیچیده‌ای بین این دو حیطه وجود دارد. تحقیقات از مطالعه در سطح رفتار گرفته تا سطوح عصب‌شناختی و مغزی به بررسی رابطه این دو حیطه پرداخته‌اند، تا جایی که یکی از مهم‌ترین موضوعات تحقیقی در زمینه علوم اعصاب در طی دهه اخیر را به خود اختصاص داده است (شایدیگر و همکاران^۲، ۲۰۰۸، پسوا^۳، ۲۰۰۸، سندر و همکاران^۴، ۲۰۰۵). اولین بار ویلیام جیمز^۵ (۱۸۸۴) با ارائه تعریف هیجان، رابطه بین هیجان و شناخت را مطرح کرد. وی نشان داد که هیجان‌ها، ادراک‌های پیچیده‌ای هستند که در مواجهه فرد با یک محرک محیطی و برانگیختن تغییرات بدنی متناسب با آن محرک در ذهن ادراک‌کننده درک می‌شوند (لیند کوئیست^۶، ۲۰۱۳). بنابراین هیجان‌ها حالت‌های ذهنی تعیین شده توسط ساختار عصبی هستند که منجر به الگوهای خاص فیزیولوژیکی، حرکات عضلات چهره، و رفتارها می‌شود. احساساتی نظیر خشم، تنفر، ترس، ناراحتی و شادمانی زیر بناهای روان‌شناختی و زیست‌شناختی بنیادین در انسان دارند. به عبارت دیگر این هیجان‌ها به طور طبیعی در انسان وجود دارد و با داشتن مرزهای مشخص از یکدیگر قابل تمیز است (هریس و ایسا کویتز^۷، ۲۰۱۵) و مستلزم فرآیندهای شناختی سطح بالا یا آگاهی هشیارانه نیست (لونسون^۸، ۲۰۱۱). دیدگاه حاکم دیگر در مورد هیجان‌ها، مدل‌های ارزیابی^۹ است. بر این اساس، ارزیابی شناختی از یک موقعیت پیش‌نیاز شناختی برای تجربه هیجانی است (مورس^{۱۰}، ۲۰۱۳). بنابراین؛ تفاوت افراد در شدت و نوع هیجان‌ها در مواجهه با یک محرک محیطی یکسان، به قضاوت آن‌ها در مورد آن موقعیت بر می‌گردد (روزمن^{۱۱}، ۲۰۱۱).

به نظر می‌رسد با روشن‌سازی ارتباط این دو حوزه، میزان مشکلات نظری کاهش یابد و رهنمودهای عملی و درمانی فزون‌تری در این زمینه‌ها ارائه شود. تبیین این رابطه می‌تواند تلویحات مهمی در زمینه شناخت خود، شناخت اجتماعی، مسائل تربیتی داشته باشد. لذا هدف از پژوهش حاضر بررسی رابطه شناخت و هیجان با توجه به یافته‌های روان‌شناسی و آیات قرآن در سطوح مختلف انسانی است. بحث راجع به این موضوع در سه قسمت ارائه خواهد شد: تعامل بین هیجان و شناخت، تأثیر هیجان بر روی شناخت و تأثیر شناخت بر روی هیجان.

1. Teasdale
2. Scheidegger et al.
3. Passoa
4. Sander et al.
5. William James
6. Lindquist
7. Harris & Isaccotiwz
8. Levenson
9. Appraisal models
10. Moors
11. Roseman

۲- مفهوم شناسی

در پژوهش حاضر منظور از شناخت کلیه فرایندهای ذهنی شامل حافظه، استدلال، توجه و قضاوت است و منظور از هیجان کلیه فعل و انفعال‌ها و جذب و دفع‌های روحی انسان است که همه هیجان‌ها و عواطف را در بر می‌گیرد. برای بررسی رابطه شناخت و عاطفه در قرآن، ابتدا مصادیق اصلی شناخت شامل تعقل، تفکر، تدبیر و تفقه که به طور مستقیم اشاره شده و سپس جایگاه و خاستگاه شناخت که شامل سمع و بصر است مد نظر قرار گرفت. از آنجا که واژه قلب در قرآن اشاره به منبع احساسات و سمع و بصر به عنوان منبعی برای شناخت در نظر گرفته شده است؛ بنابراین، از یک منظر به رابطه این دو جایگاه پرداخته شده است؛ به عبارتی می‌توان گفت: که حالات روحی و منسوب به قلب و روح نظیر شادی، اضطراب، تشویش و غیر آن بیشتر و نیز پیشتر از هر عضو دیگر در قلب و ناحیه قلب احساس می‌شوند و انسان در بدن خویش «قلب» را به عنوان عضو مرتبط با این حالات می‌شناسد. در حالت غم و اندوه این سینه است که تنگ می‌شود و قلب است که می‌تپد و نبض است که به سختی می‌زند و منشأ حرکات نبض، قلب است. چنان که در قرآن هم تعبیر «ضیق صدر» در چنین مواردی به کار رفته است که انسان احساس دل‌تنگی می‌کند؛ چنان که، در موارد احساس شادی و نشاط نیز کلمه «شرح صدر» را به کار می‌برد (مصباح، ۱۳۸۷، ص. ۱۲۳). از طرف دیگر مصادیق بارز هیجان مثل خشم، کینه، شادی و... نیز در رابطه با مصادیق شناختی مثل علم و دانش و قضاوت نیز برای پرداختن به این موضوع در نظر گرفته شده است.

۳- تعامل بین شناخت و هیجان

رابطه بین شناخت و هیجان علاقه فیلسوفان و دانشمندان را برای چندین قرن به خود جلب کرده است (پسوا، ۲۰۰۸). توماس آکیناز^۲ (۱۲۲۵ تا ۱۲۷۴م) برای مطالعه رفتار، آن را به دو مقوله شناخت و هیجان تقسیم کرد. از دیدگاه وی شناخت و هیجان به عنوان سیستم‌های جداگانه‌ای است که خیلی کم با هم تعامل دارند (پسوا، ۲۰۰۸). در طی سالیان گذشته رویکرد جایابی عملکردی مغز که چار چوب نظری برای نقاط مختلف مغز جهت عملکردهای خاص را فراهم می‌کند، نشان داد که مغز هیجانی از مغز شناختی جداست. گرچه در طول دو دهه اخیر داده‌های رفتاری و عصب‌شناختی نشان داد که این نظریه دارای اشکالات روش‌شناختی است. تحقیقات بسیار زیادی اخیراً نشان داده‌اند که فرایندهای شناخت و هیجان نه تنها تعامل دارند، بلکه مکانیزم‌های عصبی آنها در مغز یکپارچه هستند که نمود آن در رفتار مشخص است (پسوا، ۲۰۰۸، شای دگر و همکاران، ۲۰۱۶).

شناخت و عواطف تفاوت ماهوی دارند. ماهیت کنش‌های عاطفی متفاوت از کنش‌های شناختی است. اما در سطح رفتار واقعی فرد این دو نوع کنش غیر قابل تفکیک‌اند. هیچ نوع رفتاری به طور خالص شناختی یا عاطفی نیست. زیرا در کلیه سطوح فعالیت‌ها و کنش‌های شناختی، عناصر عاطفی

1. Pessoa

2. Thomas Aquinas

حضور دارند و از سویی دیگر نیز هیچ رفتار عاطفی عاری از عنصر شناختی نیست (محسنی، ۱۳۸۳). تحقیقات علوم شناختی و عصب‌شناختی در سال‌های اخیر نشان داده‌اند که شناخت و عواطف بیشتر از آن که جدای از هم باشد به هم وابسته است. در نظریات جدید روان‌شناسی رشد به فرایند تحول عاطفی به اندازه تحول شناختی اهمیت داده شده است، هر چند بررسی تحول عاطفی، نسبت به تحول شناختی پیچیدگی‌های خاص خود را می‌طلبد، از طرفی طرح توافقی تحولی این دو مقوله نیز به نتایج جالبی منجر شده است، به این صورت که توافق زیادی وجود دارد که فرد برای رسیدن به تحول مطلوب باید سطوح شناختی و عاطفی هم تراز داشته باشد و عدم هم‌ترازی منجر به ناهنجاری‌هایی در سطح فردی و اجتماعی می‌شود (دادستان، ۱۳۷۸).

لازاروس پیشنهاد کرد که رابطه عملکردی بین شناخت و هیجان دو طرفه است. وی بیان می‌کند که هیجان معمولاً پاسخی به فعالیت شناختی است که معنایی را بدون در نظر گرفتن چگونگی به دست آمدن معنا ایجاد می‌کند. بنابراین وی اعتقاد دارد که شناخت شرط لازم و کافی برای هیجان است. بسیاری از تحقیقات اخیر شواهد محکمی برای نظریه لازاروس فراهم کرده‌اند.

۴- نقش هیجان در شناخت

به طور سنتی، عاطفه منبع غیر عقلانی یا فراهم‌کننده نوعی سوءگیری در رفتار انسان مثل تصمیم‌گیری است. فیلسوفان قدیم یونانی فرض می‌کردند که هیجان، عملکردهای بالاتر شناختی مثل تعقل و تصمیم‌گیری را دچار اشتباه می‌کند. محققان اخیر نیز نشان داده‌اند که اکثر تصمیم‌گیری‌ها متأثر از دست‌یابی به شادمانی یا بهزیستی روان‌شناختی است. علاوه بر آن یافته‌های اخیر نشان می‌دهد که انگیزش و عاطفه به واسطه تأثیر بر فرایندهای شناختی که به هنگام تصمیم‌گیری فرد درگیر آنها می‌شود، بر قضاوت فرد تأثیر می‌گذارد. انگیزش و عاطفه می‌تواند بر اینکه کدام مفاهیم، قوانین و باورها در یک قضاوت به کاربرده شود، تأثیر بگذارد. افراد اغلب باورها، مفاهیم و قوانینی را به کار می‌برند که با هیجان‌ها و اهداف آنها هماهنگ است (کاندا، ترجمه کاویانی، ۱۳۸۸، ص. ۳۲۱). شوارتز^۱ (۱۹۹۰) در نظریه‌ای با عنوان عواطف، اساس شناخت، مطرح می‌کند که قدرت هیجان‌ها آن قدر زیاد است که می‌تواند به عنوان یک عنصر شناختی در قضاوت‌ها نقش داشته باشد. استروبوک و کلور^۲ (۲۰۱۱) پیشنهاد کردند که احساسات عاطفی می‌تواند اطلاعات در مورد خوبی و بدی چیزی را فراهم کند. بر این اساس تجارب عاطفی نگرش‌های ما را کنترل می‌کنند و چراغ‌های سبز و قرمز برای انواع سبک‌های فکری فراهم می‌کنند. ارسطو بیش از دو هزار سال پیش پیامدهای شناختی مربوط به عصبانیت را توضیح داد. وی آنچه را که مطالعات تجربی، هم‌اکنون به آن اشاره می‌کنند که عصبانیت موجب توجه خاص در داوری و تصمیم‌گیری است، را از پیش گفته بود. خشم یکی از رایج‌ترین احساس‌های تجربه شده در بین افراد است (لرنر و تیدنز^۳، ۲۰۰۶).

1. Schwartz
2. Strobeck & Clore
3. Lerner & Tiedens



هیجان در زمان رمزگردانی، بازیابی و نیز یادآوری اطلاعات نیز تاثیر دارد (والکرو اسکروونسکی^۱، ۲۰۰۹). استفانیوسی^۲ و همکارانش در یافتند که برانگیختگی هیجانی می تواند درک ارتفاع را متاثر سازد و به خصوص ترس می تواند منجر به بیش برآورد کردن فاصله اندازه اشیا در افرادی که ترس از ارتفاع دارند، شود. می توان تاثیر حالت های عاطفی بر ادراک را با آموزش راهبردهای کنترل هیجانات تنظیم کرد.

بر اساس دیدگاه بامیستر، برتسلاوسکی، مینکناز و وهس^۳ (۲۰۰۱) «بد از خوب، قوی تر است»، براساس این دیدگاه، احساسات، اطلاعات و رویدادهای منفی نسبت به احساسات، اطلاعات و رویدادهای مثبت تاثیر طولانی مدت تری بر افراد دارند. احساسات، بسیاری از تصمیم گیری های افراد از تصمیم های کوچک (کدام فیلم را کرایه کند) تا تصمیم گیری های مهم (مثل انتخاب شغل، انتخاب کاندیدای ریاست جمهوری، بچه دار شدن و...) را تحت تاثیر قرار می دهد. از طرفی عواطف می تواند توجه افراد را تحت تاثیر قرار دهد. بسیاری از محرک ها برای جلب توجه فرد در محیط با یکدیگر رقابت می کنند. تحقیقات اخیر نشان داده است که توجه دیداری به محرک هایی که از نظر عاطفی چشمگیر هستند، معطوف می شود (بلتچی و مورنو^۴، ۲۰۰۲). همچنین دریافته شده است که محرک های منفی نسبت به محرک های مثبت توجه را به طور مؤثرتری به خود جلب می کند. برای مثال هائو و همکاران^۵ نشان دادند که چهره های منفی زودتر از چهره های مثبت دیده می شوند، اما وقتی چهره منفی به عنوان یک توجه شکن^۶ ارائه شود، اثر منفی کمتری دارد. این تحقیق پیشنهاد می کند که دلالت هیجانی محرک تاثیر زیادی بر پردازش توجه دیداری دارد.

در آیات متعددی از قرآن کریم به تاثیر نقش احساسات و عواطف بر شناخت انسان اشاره گردیده است. از جمله در آیه ۱۵۰ سوره اعراف از تاثیر احساس خشم بر روی قضاوت انسان به مورد حضرت موسی (ع) اشاره شده است. وقتی که ایشان برای مدتی قوم را ترک کرد و سرپرستی هدایت آن ها را به حضرت هارون (ع) سپرد و علی رغم تلاش هارون، قوم به گوساله پرستی روی آوردند. حضرت موسی با مشاهده وضعیت قوم به خشم آمد و برادرش را سرزنش کرد که در هدایت قوم کوتاهی کردند. حتی با وجود اینکه خشم حضرت موسی (ع) کاملاً هدف متعالی و الهی داشته و مقام انسانی ایشان هم در بالاترین مراتب قرار داشته است، ولی به نص قرآن این خشم یک لحظه قضاوت ایشان را تحت تاثیر قرار داد که بلافاصله ایشان برای خود و برادرشان طلب استغفار می کنند. البته لازم به ذکر است که این نوع خشمی که یک انسان الهی دچار آن می شود با خشمی که یک انسان عادی برای منافع مادی خود ابراز می کند، تفاوت ماهوی داشته و قابل تقسیم به خشم

1. Walker & Skowronski
2. Stefanucci
3. Baumeister, Bratslavsky, Finkenauer & Vohs
4. Bltattachjee & Moreno
5. Hao & et al.
6. distractor

ممدوح (الهی) و خشم (مذموم) است. ولی در هر حال تاثیر آن بر روی تحریف شناخت و رفتار فرد به عنوان یک انسان دارای قانون مشابهی است.

یکی از عواطف و احساس‌های دیگری که از نظر قرآن باعث می‌شود انسان علی‌رغم دلایل و بینات روشن حقیقت را نپذیرد «حسد و کینه» است که با واژه بغی بدان اشاره شده است. از جمله در آیه ۱۷ سوره جاثیه می‌فرماید: ما به بنی اسرائیل دلائل روشنی در امر دین دادیم که همگی بر صدق ادعای رسول دلالت داشت و اختلافاتی که آن‌ها در امر دین به راه انداختند، فقط ناشی از حسادت و دشمنی بین علماء آن‌ها بود، با وجود اینکه به حقانیت آن یقین داشتند (و شک و شبهه و جهلی در کار نبود).

در آیه ۱۳ سوره مائده به تاثیر قساوت قلب در برداشت‌های کاملاً انحرافی از کلام خداوند اشاره شده است. قلب قسی (با قساوت) آن قلبی است که در برابر حق خشوع ندارد و تاثیری به نام رحمت و رقت به آن دست نمی‌دهد و در مقابل خشوع قلب قرار دارد (طباطبایی، ۱۳۶۰، ص. ۳۹۱). نتیجه این قساوت قلب، تحریف کلام خدا به این صورت که از کلام خدا هر چه را که خوشایندشان نبود انداختند و چیزهایی که دلشان می‌خواست از پیش خود به آن اضافه کردند و قسمتی از اصول دین و رئوس حقایق دینی را از یاد بردند. یعنی یک حالت احساسی شدید فرد را از لحاظ شناختی و به دنبال آن از لحاظ رفتاری به انحراف می‌کشاند.

در آیه ۷ سوره مبارکه آل عمران که در مورد آیات محکم و متشابه قرآن و نیز مقایسه دو گروه از انسان‌ها تحت عنوان «راسخون در علم» و «افراد با قلوب‌های سرشار از زیغ» بحث شده است، دلالت می‌کند که کسانی که زیغ و انحراف در قلب دارند، مضطرب هستند، دنبال آیات متشابه را می‌گیرند تا از پیش خود آن را تاویل نموده، فساد راه بیاندازند. به دنبال آن در آیه ۸، اولوالألباب په درگاه خداوند دعا می‌کنند که «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». انسان و حالات نفسانی آن، آن‌قدر پیچیده است که حتی صاحبان خرد که به حد ثبات در علم رسیده‌اند نفس خود را مبری نمی‌دانند و از خداوند می‌خواهند مبادا بعد از هدایت شدن توسط خداوند و رسوخ علم در دل‌هایشان منحرف شوند و از ناحیه خدا طالب رحمتی هستند که نعمت هدایت برای آن‌ها باقی بماند. به عبارتی یک حالت احساسی باعث می‌شود که حقیقت یکسان برای دو گروه به صورت کاملاً متفاوت جلوه کند و افرادی که خود را از لحاظ روحی تزکیه نکردند، آیات قرآن را در جهت کاملاً نفسانی تفسیر و تاویل کنند (طباطبایی، ۱۳۶۰، ص. ۱۰۳). پس از دیدگاه مذهبی دستگاه اندیشه انسان طوری آفریده شده است که اگر روح انسان از نظر عاطفی، رنگ به خصوصی داشته باشد نمی‌تواند حقایق را آنچنان که هست ببیند، بلکه مطابق آن رنگ می‌بیند. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشِيَ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ» (نهج البلاغه). یکی از آن چیزهایی که به روح انسان رنگ می‌دهد و وقتی رنگ داد انسان درست نمی‌تواند ببیند عشق و علاقه است. آدمی به هر چیزی که عشق بورزد نسبت به آن تعصب پیدا می‌کند. اگر عشق و تعصب پیدا شد انسان نمی‌تواند شیء را آن‌چنان که هست ببیند. نقطه مقابل، بغض، دشمنی، کینه

و نفرت است. اگر انسان نسبت به چیزی کینه و نفرت داشته باشد همان کینه و نفرت، رنگی برای روح انسان می‌شود و انسان نمی‌تواند شیء را آن‌چنان که هست ببیند (مطهری، ۱۳۶۸). در آیه ۸ سوره مائده هشدار داده شده است که مبادا دشمنی یک قوم با شما باعث شود که به عدالت حکم نکنید. حتی این هشدار به رسول اکرم (ص) در آیه ۱۰۵ سوره نساء داده شده است که اگر می‌خواهی بر اساس قرآن بین مردم حکمی کنی که مطابق با خواست خداوند باشد، نباید خصومت شدید در تو نسبت به گروه خاصی باشد. البته نکته قابل ذکر این است که وقتی بحث از تاثیر عواطف و احساسات بر روی سیستم شناختی در متون دینی مطرح می‌شود، برداشت‌ها معمولاً محدود به عواطف تند و کلان می‌شود، در حالی که هرگونه جهت‌گیری عاطفی چه ضعیف و چه شدید منجر به تحریف شناختی می‌شود و این تاثیر گذاری در بسیاری از موارد به صورت ناهشیار انجام می‌شود که فرد از آن کاملاً غافل است و این از مسائلی است که قرآن کریم زیاد روی آن تکیه کرده است. در بسیاری از آیات دیگر قرآن به صورت مستقیم یا تلویحی به رابطه این دو عنصر اساسی در شخصیت انسان اشاره شده است. یکی از راهبردها برای به وجود آمدن تعادل عاطفی در انسان جهت دستیابی به شناخت صحیح و واقعی، کنترل عواطف به صورت خودآگاه است. در آیه ۲۳ سوره حدید انسان دعوت می‌شود به اینکه بر از دست رفته‌ها غم نخورد و از به دست آوردن‌ها غرق در شادی نشود: یکی از مختصات حیات معمولی آن است که در لحظاتی که سطوح روانی آدمی در حال تأثیر به سر می‌برد اعم از اینکه تأثیرش از مقوله شادی‌ها باشد یا اندوه‌ها همان تأثیر کیفیتی را که در سطوح روانی بوجود آورد، فوق زمان احساس کرده آن را شبیه به یک حالت جاودانی برای روان تلقی کرد. لذا در خلاف آن تأثیر و مختصات آن نمی‌تواند ببیند و در این جا است که مرتکب خطاها و اشتباهاتی می‌شود. در خطبه ۲۸ نهج البلاغه حضرت می‌فرمایند:

«هشیار باشید، در هنگام خوشی و رغبت چنان عمل کنید که در موقع ترس و وحشت عمل می‌کنید. در واقع همه این رهنمودها انسان مسلمان را در جهت دستیابی به حقیقت در سطوح مختلف راهنمایی می‌کند و نشان می‌دهد که دستورات قرآنی صرف خوشی‌های زودگذر را به عنوان راهی برای رسیدن به خوشبختی توصیه نمی‌کند، روشی که بعضی از تکنیک‌های روان‌شناسی برای بالا بردن خوشی در انسان توصیه می‌کنند.»

۵- تأثیر فرآیندهای شناختی بر هیجان

همانطور که در قسمت اول ذکر شد، هیجان تأثیر زیادی بر عملکردهای شناختی دارد. سؤال در اینجا برعکس است، تأثیر عملکردهای شناختی بر تجربه هیجانی چیست؟ مدل پذیرفته شده هیجان‌ها توسط اکثر محققان روان‌شناسی جامعه‌شناسی مدل لذت - برانگیختگی غلبه^۱ است. در این مدل سه جنبه نسبتاً مستقل برای توضیح حالات عاطفی وجود دارد: لذت - عدم لذت، برانگیختگی - عدم برانگیختگی و غلبه - انفعال. بعد لذت - عدم لذت اشاره به

کیفیت عاطفه‌های مثبت و منفی دارد. برانگیختگی - عدم برانگیختگی اشاره به ترکیبی از فعالیت‌های جسمانی و آگاهی ذهنی و غلبه - انفعال اشاره به کنترل یا عدم کنترل دارد. تحقیقات اخیر نشان داده است که شناخت بر روی هر سه بعد عاطفه تاثیر گذار است (کاندا، ۱۳۸۸، ص. ۴۰۲).

افراد سیستم ادراکی - تفسیری^۱ دارند که محرک‌های محیطی را تحلیل و ارزیابی کرده و باعث برانگیختن هیجان‌های متناسب با آن موقعیت می‌شود. ارزیابی فرد از موقعیت مبنی بر از دست دادن، ناکامی در رسیدن به هدف، احساس تهدید به بدن و عزت نفس به ترتیب منجر به غم، خشم و اضطراب می‌شود. قضاوت فرد در مورد موقعیت نه تنها باعث حالت‌های هیجانی خاصی می‌شود، بلکه در تداوم و کاهش آن هیجان هم تاثیر دارد. در یک مطالعه تجربی بر روی یک جمعیت غیر افسرده، افراد به دو گروه تقسیم شدند. تکلیف داده شده به یک گروه اندیشیدن به مدت ۸ دقیقه به موضوعات مختلف بود، در حالی که تکلیف گروه دیگر فکر کردن راجع به خودش، شخصیتش و احساساتش بود. بعد از این فعالیت شناختی کوتاه مدت، افرادی که به مسایل مختلف فکر کرده بودند، در برابر گروه دیگر که در مورد خودشان دچار نشخوار ذهنی شده بودند، خلق شادتری نشان دادند. لازم به ذکر است که نشخوارهای ذهنی در افراد افسرده یکی از عوامل مرتبط با افسردگی مطرح شده است. این نتایج نشان می‌دهد که فعالیت شناختی بسته به ماهیت آن باعث بدتر شدن یا بهتر شدن خلق و عاطفه در افراد می‌شود (ایچ و همکاران^۲، ۲۰۰۰).

نتایج نسبت و کونگر^۳ (۲۰۱۲) نشان داد رانندگان پر خطر خشمگین در مقابل رانندگان معمولی نگرش‌های خشونت‌آمیز و افکار ناکارآمد بیشتری دارند، به طوری که این افکار و نگرش‌ها منجر به نشان دادن خشونت در رانندگی و پیامدهای خطرناک برای جامعه می‌شوند. تحقیقات بی‌شماری نشان داده است که عملکردهای شناختی از جمله توجه بر حالات هیجانی تأثیرات اساسی دارد (هریس و اساکوویتز، ۲۰۱۵).

در آیه ۱۹۹ سوره آل عمران داشتن ایمان و شناخت صحیح در مورد کتب آسمانی باعث به وجود آمدن حالت خشیت در افراد می‌شود و تأثیر عملی آن هم این است که آیات الهی را به راحتی در مقابل متاعی ناچیز نمی‌فروشند. در آیه ۲۸ سوره مبارکه فاطر می‌فرماید: جز این نیست که از بندگان خدا، دانایان هستند که از خدا خشیت دارند. داشتن علم و دانایی منجر به حالت عاطفی به نام خشیت در انسان می‌شود. مقصود از خشیت، حالتی است روانی که در مراحل عالی امید و هراس به وجود می‌آید. این گونه امید و هراس والا غیر از امیدها و بیم‌های خام و ابتدائی است که درون مردم معمولی را به خود مشغول می‌دارد، بلکه آن پدیده‌های عالی است که در درجات بسیار عالی رشد معرفتی و عمل مطابق آن معرفت به وجود می‌آید. البته منظور از دانایی هم، دانایی در سطوح عالی است. در آیه ۷۷ سوره نساء اشاره به طایفه‌ای از مؤمنان شده است که ایمان‌شان ضعیف است. همین ایمان ضعیف منجر به ترس از مردم، ترسی که شدیدتر از ترس در مقابل خداست، و در نهایت فرار

1. Perceptual-interpretive

2. Eich et al.

3. Nesbit & Conger



از جهاد و چون و چرا کردن با پیامبر اکرم (ص) می‌شود. این گروه دارای پایه‌های شناختی و اعتقادی ضعیف بودند، از جمله نداشتن ایمان به ناچیز بودن متاع دنیوی در مقابل آخرت، حتمی بودن مرگ برای همه و نداشتن راه گریز برای آن، انتساب نادرست حوادث و پیشامدها به خدا و پیامبر نمونه‌هایی از افکار نادرست است که در فرد ترس از مردم را ایجاد می‌کند. این تعامل دو طرفه بین شناخت و عاطفه منجر به رفتاری غیر خدا پسند می‌شود.

۶- نتیجه‌گیری

مطالعات متعدد در روان‌شناسی در طول یک قرن گذشته بر روی هیجان و شناخت در سطوح مختلف رفتاری تا عصب‌شناختی و با روش‌های پژوهشی متعدد نشان دهنده تعامل پیچیده این دو مقوله است. به طوری که شناخت یا هیجان به طور خالص وجود ندارد و همه رفتارهای انسانی دو مؤلفه شناختی و هیجانی را دارا است. بر اساس آیات قرآن کریم، شناخت و هیجان دو مقوله مجزا از یکدیگر نیستند، بلکه دارای تأثیر و تأثرات متقابل بر روی یکدیگر است و حاصل عملکرد و هدایت انسان به سمت و سوی خاصی نتیجه یک بعدی از این دو نیست. در واقع هدایت انسان به صراط مستقیم مستلزم این است که سیستم شناختاری و عاطفی انسان در هر مرحله‌ای (مثال، حیوان، عقل و الهی)، زمینه لازم برای رسیدن به حقیقت را در سطوح مختلف را برایش فراهم کند. این حقیقت می‌تواند از رسیدن به اهداف والای انسانی گرفته تا برداشت‌های معمولی در برخوردهای اجتماعی را شامل شود. نتیجه اینکه اول، هیچ آیه‌ای به طور کامل شناختی یا عاطفی نیست و دوم اینکه، در مورد متعددی از آیات به لاینفک بودن این دو عامل در انسان تصریح شده است. نتایج این بررسی دارای تلویحاتی است:

اول: در زمینه تفسیر آیات مربوطی که این دو مقوله را با هم مطرح کرده است. به نظر می‌رسد مفسران به ویژه مفسرانی که تعقل‌گرایی حاکم بر خط فکری آن‌ها بوده است برای تفسیر این آیات از جمله در مواردی که واژه قلب (به عنوان جایگاه هیجان‌ها و عواطف) و سمع و بصر (به عنوان ابزار شناخت عقلانی) مطرح شده است، متوسل به این شده‌اند که قلب را هم به عنوان ابزاری برای شناخت تعقلی به کار برده و تمایز بین شناخت شهودی و عقلانی را مطرح کنند، در حالی که به نظر می‌رسد با توجه به نتایج علمی اخیر اولاً، نیازی نیست که برای درک این آیات دچار این همه پیچیدگی شد و به جای روشن کردن مفهوم، آن را پیچیده‌تر نمود. عواطف هم به اندازه شناخت می‌تواند در هدایت انسان نقش داشته باشد. به نظر می‌رسد مفسران دارای رویکرد تعقل‌گرا در مواردی هدایت را با شناخت یکسان گرفته‌اند. در حالی که شناخت می‌تواند در کنار عواطف و احساسات به عنوان ابزاری برای هدایت باشد. این مسأله روشن می‌سازد چرا بسیاری از انسان‌ها با داشتن علم بسیار زیاد و شناخت‌های بسیار مستدل در زمینه‌های مذهب باز هم نمی‌توانند به طریق هدایت و رستگاری دست یابند و آموزه‌های قرآنی همه در جهت این است که همه ابعاد وجودی انسان با یکدیگر مسیر رشد و تعالی را طی کند. به نظر می‌رسد حاکم شدن خط فکری فلسفی یا عرفانی که تنها بر یک بعد مجزای انسان تأکید می‌کند، به تنهایی برای درک بهتر این نوع از آیات کافی نیست.

دوم: قرآن برای هدایت همه انسان‌ها آمده است؛ بهترین منبع برای خودشناسی افراد است. در آیات و روایات متعددی براهمیت این موضوع پرداخته شده است تا جایی که خودشناسی می‌تواند انسان را تا مرز خداشناسی سوق دهد. به طور مسلم در بحث خودشناسی صرف شناخت ذهن خود آگاه به تنهایی کفایت نکرده و نمی‌تواند انسان را به مرتبه‌های بالاتر سوق دهد. قرآن مجید در سوره مبارکه طه آیه ۷ می‌فرماید: «فَإِنَّهُ يُعَلِّمُ السِّرَّ وَأَخْفَى: او آگاه به پنهان و پنهان‌تر از پنهان است». از امام علی (ع) سؤال شد: از راز مخفی‌تر چیست؟ امام فرمود: «از راز پنهان‌تر» آن چیزی است که در روان تو وجود دارد و خودت نمی‌دانی و فراموش کرده‌ای. چیزهایی در حوزه وجود انسان است که حتی بر ملائکه که جنود غیبی هستند مخفی می‌ماند (دعای کمیل). رابطه ظریف بین شناخت و هیجان تا حدود زیادی به طور ناخودآگاه و بسیار تاثیرگذار است که انسانی که به دنبال شناخت واقعی خود است نمی‌تواند به راحتی به آن دست یابد، زیرا همیشه خود انسان به عنوان یک سپر دفاعی برای حفظ خودیت او عمل کرده و محور واقعیت قرار گرفته و همیشه در صدد این است که وی را از واقعیت دور سازد؛ بنابراین، با آگاهی از عواطف و هیجان‌های ناخودآگاهی که پشت سر اعتقادات و افکار و کلیه فرآیندهای شناختی هستند، می‌توان راز درون خود را بهتر شناخت.

سوم: با مروری بر تاریخچه تربیت دینی به کرات دریافت می‌شود که مریبان مسئول یا به طور کلی همه کسانی که دغدغه تربیت دینی افراد جامعه به ویژه افراد خردسال، نوجوان و جوان را داشتند، با تأکید صرف بر روی انباشته کردن ذهن افراد از باورهای مذهبی انتظار نهادینه شدن مذهب در آن‌ها را داشتند. در حالیکه اشکال اساسی در این نوع روش تربیتی نادیده انگاشتن بعد عاطفه و هیجان در افراد سنین مختلف بوده است. این عواطف و هیجان‌ها دارای طیف وسیعی از احساس خستگی، تکرار و فشار گرفته تا اجبار و زور و تنبیه را در بر می‌گیرد. گاهی یک عدم تأیید ناخودآگاه از سوی مریبی به راحتی احساس منفی در فرد ایجاد کرده و همراه شدن آن با آموزش مسایل مذهبی اثر تخریب‌گرایی ایجاد می‌کند. بنابراین آموزش مریبان و مسئولان امور دینی و والدین برای آگاهی از این مسایل ظریف و پنهان روانی جلوگیری از برخوردهای گتیره‌ای و مراقبت بر رفتار و کلام جزء ضروریات یک جامعه دینی است. به نظر می‌رسد که در سطح تبلیغات کلان مذهبی به عنوان مثال صدا و سیما هم این مساله نادیده انگاشته شده است. در حالی که روان‌شناسی تبلیغات در حال حاضر ذهن و عواطف نا هشیار را هدف گرفته و با این رویکرد به راحتی رفتار اکثریت را در اهداف مورد نظرشان سوق می‌دهند، ولی متأسفانه در تبلیغات مذهبی نادیده انگاشته شده است و هم‌چنان تأکید بر روش‌های سنتی غیر دینی است. بنابراین پیشنهاد می‌شود این مساله در سطح کلان تبلیغاتی نیز لحاظ گردد.

منابع

تیزدیل، جان (۱۳۸۰). رابطه شناخت و هیجان: ذهن موقعیتی در اختلال‌های خلق. ترجمه حسین کاویانی، تهران: پژوهشکده علوم شناختی.
جعفری تبریزی، محمد تقی (۱۳۶۸). ترجمه و تفسیر نهج البلاغه. قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.



- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳). صورت و سیرت انسان در قرآن. قم: اسری.
- دادستان، پریرخ و منصور، محمود (۱۳۷۵). دیدگاه پیاژه در گستره تحول روانی. تهران: انتشارات بعثت.
- راس، الن، (۱۳۸۶). روان‌شناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها). ترجمه سیاوش جمالفر، تهران: انتشارات روان.
- شولتس، سیدنی، آلن (۱۳۹۲). نظریه‌های شخصیت. ترجمه یحیی سید محمدی، تهران: نشر ویرایش.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۰). المیزان. ترجمه محمد حسین موسوی همدانی، قم: انتشارات اسلامی.
- کاندا، زیوا (۱۳۸۸). شناخت اجتماعی. ترجمه حسین کاویانی، تهران: نشر مهر کاویان.
- گلمن، دانیل (۱۳۹۳). هوش هیجانی. ترجمه نسرین پارسا، تهران: انتشارات رشد.
- محسنی، نیکچهره (۱۳۸۹). نظریه‌ها در روان‌شناسی رشد (شناخت، شناخت اجتماعی، شناخت و عواطف). تهران: انتشارات جاجرمی.
- مصباح، محمد تقی (۱۳۸۷). اخلاق در قرآن. قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). مسأله شناخت. تهران: انتشارات صدرا.
- Baumeister, R.F., Bratslavsky, E., Finkenauer, C., & Vohs, K.D (2001). Bad is stronger than good. *Review of General Psychology*, 4, 323–370.
- Bltattachjee, S. & Moreno, K (2002). The impact of affective information on the professional judgments of more experienced and less experienced auditors. *Journal of behavioral decision making*, 15 : 361 – 377.
- Corr, J. C. & Matthews. J (2009). *The Cambridge Handbook of Personality Psychology*. Cambridge University Press:UK.
- Eich, Eric Kihlstrom, John F. Bower, Gordon H. Forgas, Joseph P. Niedenthal, Paula M (2000). *Cognition and emotion*. New York, NY, US: Oxford University Press, xi, 259.
- Eliasz, A., Hampson, S.E., and Raad B. D (2005). *Advances in Personality Psychology*. Psychology Press:NY.
- Gross, J. J., & Barrett, L. F (2011). Emotion generation and emotion regulation: One or two depends on your point of view. *Emotion Review*, 3, 8–16.
- Harris, J. L., Isaacowitz, D (2015). Emotion in Cognition, *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, 2nd edition, 7, 461-466.
- Hergenhahn, B. R (2008). *An Introduction to the History of Psychology*, Wadsworth:USA
- Lerner, J. S., & Tiedens, L. Z (2006). Portrait of the angry decision maker: How appraisal tendencies shape anger's influence on cognition. *Journal of Behavioral Decision Making*, 19, 115-137.
- Lindquist, K. A (2013). Emotions emerge from more basic psychological ingredients: a

- modern psychological constructionist model. *Emotion Review* 5, 356–368.
- McWilliams, s. A (2015). *Psychology, History of (Twentieth Century)*, International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences, 2nd edition, 19, 412419.
- Moore, s, Oaksford, M (2002), *Emotional Cognition: From Brain to Behaviour* (pp. 245-287). John Benjamins Publishing, Moors, A (2013). On the causal role of appraisal in emotion. *Emotion Review* 5, 132–140.
- Nesbit, s, M, Conger J, C (2012). Predicting aggressive driving behavior from anger and negative cognitions, *Transportation Research Part F*, 15, 710718.
- Oatley, K. , JohnsonLaird, P. N (1996). The communicative theory of emotions: empirical tests, mental models, and implications for social interaction. In: Bonanno, G. A. , Goorin, L. , Coifman, K. G. (Eds.), *Sadness and Grief*. The Guilford Press, Inc. , New York, pp. 797–810.
- Ong, D. c, Zaki, J, Goodman, N D (2015). Affective cognition: Exploring lay theories of emotion, *Cognition* 143 , 141–16.
- Pessoa, l (2008). On the relationship between emotion and cognition, *Natural Review Neuroscience*, ;9(2):14858.
- Roseman, I. J (2011). Emotional behaviors, emotivational goals, emotion strategies: Multiple levels of organization integrate variable and consistent responses. *Emotion Review*, 3, 1–10.
- Sander, D. , Grandjean, D, Pourtois, G , Schwartz, S , Seghier, M. L , Scherer, K. R , & Vuilleumier, P (2005). Emotion and attention interactions in social cognition: Brain regions involved in processing anger prosody Effects of ketamine on cognition–emotion interaction in the brain, *NeuroImage*, 28, 848–858.
- Scheidegger ,M, Henning, A, Walter, M, Boeker, H, Weigand , A Seifritz, E, Grimm, S (2016). Effects of ketamine on cognition–emotion interaction in the brain, *NeuroImage*, 124 , 8–15.
- Schwarz, N (1990). Feelings as information: Informational and motivational functions of affective states. In E. T. Higgins & R. M. Sorrentino (Eds.), *The handbook of motivation and cognition: Foundations of social behavior* (Vol. 2, pp. 527561). Guilford Press: New York.
- Stefanucci, J. K. , & Proffitt, D. R (2009). The roles of altitude and fear in the perception of heights. *Journal of Experimental Psychology: Human Perception & Performance*, 35, 424-438.



Storbeck J, Clore GL. (2011). Affect influences false memories at encoding: evidence from recognition data, *Emotion*, 11(4). 19-25.

Vul, E, Harris, C, Winkielman, P, Pashler, H (2009). Puzzlingly high correlations in fMRI studies of emotion, personality, and social cognition, *Perspectives on Psychological Science*, 4: 274-290.

Walker, W. R. & Skow Ronski, J. J (2009), The fading affect bias, *Applied Cognitive Psychology*, 23 : 1122 – 1136.